

سم پاشی



طیبه پژوهی (آزاده)

روی سرشانه‌های پیراهنش یا لک قرمز و صورتی لب‌آستینش را قبل از اینکه من ببینم پاک کند. ولی راستش را بخواهید، می‌ترسم سر صحبت را باز کنم. نه اینکه حامد اهل داد و قال باشد، نه! اتفاقاً برعکس، از همان اول هم نبود... الان هم نیست.

حامد قشنگ است: هم قشنگ می‌پوشد، هم قشنگ حرف می‌زند، هم قشنگ فکر می‌کند، هم قشنگ مرا بغل می‌کند. خیلی کم پیش آمده که به من نه بگوید. مثلاً... یادش بخیر! سر خریدن همین خانه، سر انتخاب تک‌تک اجزایش، مثلاً انتخاب همین کابینت زیر روشویی، چقدر با من راه آمد. چقدر خندیدیم سر انتخاب کابینت روشویی! آن روزها تازه مد شده بود که داخل دستشویی هم کابینت بگذارند. کابینت روشویی هم اتفاقاً خیلی قشنگ است. سلیقه من

است؛ مثل حامد که قشنگ است و سلیقه من است! می‌دانید! من از آن کابینت زیر روشویی هم خیلی می‌ترسم. می‌ترسم درش را باز کنم و ببینم آنجا پر است از سوسک‌های زشت و بدقواره. ولی تا دلتان بخواهد، از این پودرها و کوفت‌ها ریختم جلوی در کابینت. خیالم تخت شده که سوسک‌ها هر چقدر هم زیاد باشند، بیرون نمی‌آیند. برای من همین که ببینم‌شان کافی است...

خودم دیدم از لای در کابینت زیر روشویی اومد بیرون... من جیغ زدم. حامد داشت فیلم می‌دید. گفت: «چته؟» گفتم: «سوسک!» سالانه‌سالانه آمد سمت دستشویی، سوسک را کُشت و باز نشست پای فیلم.

چند بار دیگر هم شد... همه از همان کابینت زیر روشویی می‌آمدند بیرون. من ولی، جرأت باز کردن در کابینت را ندارم.

حامد هم از صبح تا شب نیست. همه‌ش کار دارد و سرش یا به کارش گرم است یا به موبایلش. روزهای تعطیل هم کار می‌کند. ادکلن می‌زند، ریش‌هایش را صبح به صبح از ته می‌تراشد، موهایش را روغن می‌زند و می‌رود. دیگر مثل قدیم‌ها که برایم تعریف می‌کرد، چیزی از کار و بارش نمی‌گوید.

راستش این روزها بیشترین دغدغه‌ام این است که نکند سوسک‌ها وقتی بیرون بیایند که حامد نیست. از ترسم پنج تا قوطی پر حشره‌کش گرفته‌ام و هر گوشه خانه یکی گذاشته‌ام. از وقتی حامد کم‌حرف شده، چند تا برنامه پادکست و از این فیلم‌دیدن‌های با ترافیک رایگان نصب کرده‌ام روی گوشی و لپ‌تاپ و تبلتم؛ هر بار با یکی‌شان سرم گرم می‌شود.

خیلی دلم می‌خواهد یک بار سر صحبت را با حامد باز کنم. ببینم چرا آنقدر ساکت شده! خودم دیدم که یکی دو بار سعی می‌کرد لک کرم‌رنگ